

متن کامل سخنرانی حضرت حجت الاسلام و المسلمین کرمانشاهانی - شب بیست و یکم صفر ۱۴۴۸ - مسجد حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین.

خداوند تبارک و تعالی را شکر می‌کنم که به بنده این توفیق را داد که این دهه سوم را هم طبق روند سال‌های قبل در خدمت شما سروران عزیز باشم. الحمدلله در این مسجد نورانی، مسجدی که همان‌طور که دوستان می‌گویند قدمگاه شهداست، در خدمت شما عزیزان و سروران باشیم.

در کتاب شریف کافی روایت شده که فرموده‌اند: «إِنَّ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ فِي السَّمَاءِ الدُّنْيَا لَا يُطْلَعُونَ إِلَّا إِلَى الْوَاحِدِ وَالْإِثْنَيْنِ وَالثَّلَاثَةِ»

مطلب چیست؟ یک ملائکه‌ای هستند، این ملائکه در آسمان دنیا هستند. اگر یادتان باشد بحث‌های معراج را که می‌گفتیم، گفتیم آسمان‌ها وجود دارند و آسمان دنیا ملائکه‌ای دارد. این ملائکه یک فرشته بزرگ بالای سر آن‌هاست، آن فرشته، هم اسم جناب اسماعیل است؛ یعنی یک فرشته‌ای هست اسمش اسماعیل است، همان‌طور که فرزند حضرت ابراهیم اسماعیل است. و این فرشته، فرمانده و فرمانروای فرشته‌های دنیاست. فرشته‌های دنیا چه کار می‌کنند؟ فرشته‌های دنیا همه امور این دنیا به دست این فرشته‌هاست. یعنی این برگ‌ها رشد می‌کنند، قطرات باران نازل می‌شوند، سلول‌های بدن ما به حیات خودشان ادامه می‌دهند، همه امور دنیا به واسطه فرشته‌ها دارد تدبیر می‌شود، کارش انجام می‌شود. همه این فرشته‌ها هستند؛ بعضی از این فرشته‌ها روایت می‌گوید می‌آیند سراغ یک نفر. خیلی مهم است ها! خیلی مهم است، چرا؟ چون فرمود یک نفر، دو نفر، سه نفر... فرمود این‌ها... این یک نفر، دو نفر، سه نفر چه کار می‌کنند؟ «و هم يَذْكُرُونَ فَضْلَ آلِ مُحَمَّدٍ»

فهمیدیم چه شد؟ آقا! مجلس اباعبدالله، مجلس ذکر امیرالمؤمنین، لازم نیست مسجد باشد. حتماً ۱۰۰ نفر بیایند؛ اگر باشد چه عالی! نبود، ۵ نفر جمع بشوند کنار هم، نبود ۳ نفر، نبود ۲ نفر، خوب، خود یک نفری که زندگی می‌کند! فرمود یک نفر... خیلی عجیب است، فرمود یک نفر. بارها عرض کردم؛ این مرحوم حاج شیخ فضل‌علی، پدر مرحوم آیت‌الله شریعت‌مهدوی که اینجا مسجد النبی [قزوین] نماز می‌خواندند، ایشان هر شب قبل از خواب مقتل می‌خواندند، گریه می‌کردند و می‌خوابیدند. یک نفری مجلس روضه داشت! آقا! یک نفری مجلس داشته باشید، مگر می‌شود؟ چرا نمی‌شود؟ اگر دو نفر نبود، یک نفر؛ اگر سه نفر نبود، دو نفر.

إن شاء الله خداوند تبارک و تعالی حجاب‌ها را از روی چشم ما بردارد. ببینید این مجلس‌های این‌جوری که در مساجد، در حسینیه‌ها، در امامزاده‌ها برگزار می‌شود، این‌ها قطعاتی از بهشت نورانی خداست و خدا به ما لطف کرده، ما در این مراسم و مجالس شرکت می‌کنیم.

پس فرمودند این فرشته‌ها می‌آیند سراغ یک نفر، دو نفر، سه نفر... کدام فرشته‌ها؟ فرشته‌های آسمان... فرشته‌هایی که کار دنیا دست آن‌هاست. دنیا که کوچک‌ترین بخش هستی است، کار دنیا دست آن‌هاست.

«فَيَقُولُونَ...» این فرشته‌ها چه می‌گویند؟ «أَلَا تَرَوْنَ إِلَى هَؤُلَاءِ فِي قَلْتِهِمْ وَكَثْرَةِ عَدُوِّهِمْ يَصِفُونَ قُضْلَ آلِ مُحَمَّدٍ»

امروز این همه شیاطین داخلی و خارجی بسیج شده‌اند. این همه شیاطین از توی وجود آدم و از بیرون وجود آدم به ما حمله می‌کنند، این همه شیاطین، هم به شکل انسانند، هم به شکل غیرانسانند. این همه شیطان، این همه رسانه‌ها، این همه هجمه تبلیغات، خب این‌ها کار شیطان است دیگر، درست است؟

فرشته‌ها می‌گویند نمی‌بینید این‌ها با این همه دشمنانی که دارند—که شما هم می‌بینید امروز در روزگار ما —با عده و کمی عددشان، یک نفرند، دو نفرند، سه نفرند، پنج نفرند، چگونه نشسته‌اند و دارند در مورد زیبایی‌های اهل بیت علیهم‌السلام با همدیگر صحبت می‌کنند؟ گمان عجیبی است! یعنی چه؟ یعنی این همه بادهای مخالف که می‌وزد، این کشتی این‌ها از صراط مستقیم منحرف نشده!

آن طایفه دوم فرشته‌ها جواب می‌دهند؛ می‌گویند خدا این‌ها را انتخاب کرده. فهمیدی عزیز من؟ بعد ببینید چه لطفی به ما کرده‌اند که ما در این مراسم حاضر می‌شویم. «ذَلِكَ قُضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ...» هر کسی را خدا انتخابش می‌کند... الله اکبر! الله اکبر! چقدر ما به خدا بدهکاریم! چرا؟ چون من حقیر در وجود خودم چیزی که باعث بشود این لطف به من تعلق بگیرد پیدا نمی‌کنم! این لطف خداست؛ «وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ».

این فرشته‌ها وقتی می‌آیند، آمدن فرشته‌ها فقط یک گفتگو مثل یک پیچ‌بین دو نفر با همدیگر نیست؛ فرشته‌ها که می‌آیند با خودشان یک عالم لطف، یک عالم رحمت، یک عالم مهربانی خدا را با خودشان می‌آورند. در حقیقت ماجرا این‌جوری است که وقتی ما در مجالس اهل بیت عصمت و طهارت حاضر می‌شویم، به این وجود‌های نورانی مرتبط می‌شویم. فرشته‌ها چون آن‌ها را دوست دارند، ماهایی که با وجود آن‌ها نور به وجودمان جاری می‌شود، از وجود آن‌ها بهره‌مند می‌شویم، مورد لطف فرشته‌ها قرار می‌گیریم؛ و این لطف فرشته‌ها قبلاً گفتم چه کار می‌کند. عزیز من! ماها خیلی اوقات می‌خواهیم یک کار خیر بکنیم می‌بینیم انگار دستان بسته است! انگار پایمان نمی‌کشد برویم. گاهی هم می‌خواهیم برویم، عزم هم می‌کنیم، تا مانع بیرونی [نمی‌گذارند]. بچه‌ها مریض می‌شوند، گرفتاری پیش می‌آید، همه‌چیز به هم می‌خورد، این کار انجام نمی‌شود.

آمدن فرشته‌ها به سمت انسان، رفع موانع می‌کند. یعنی آن موانعی که برای رسیدن انسان به کمال، برای کار خیر کردن، برای پای کار امام حسین ایستادن پیش می‌آید، برمی‌دارد. ما می‌شناسیم و شنیده‌ایم، طرف مؤمن است، متدین است، خانواده‌اش محبّه‌اند، کارخانه دارد، شرکت دارد، بعد وقتی می‌شنود یکی رفته کربلا، از ته دل آه می‌کشد. می‌گوییم فلانی! تو که دستت به دهانت می‌رسد، [چرا] نمی‌روی؟ می‌گویند من نمی‌توانم، سفر طاقت‌فرسایی است! متوجه شدی؟ از کی راه کربلا باز شده؟ تا الان یک بار خدا روزی‌اش [نکرده]. این همین موانع است.

حضور در مجالس اهل بیت این موانع را برمی‌دارد، راه‌ها را باز می‌کند. با آن نزول فرشته‌ها. آمدن فرشته‌ها این لطف و خیر را برای ما دارد.

کار ما هم در این دهه همین است؛ بنشینیم از خوبی‌های امیرالمؤمنین و پیامبر گرامی اسلام، و همین‌طور که بارها و بارها عرض کردم، "مسئله امامت" صحبت کنیم.

عزیزان من! آقایان من! هرچه انسان به ظهور نزدیک‌تر می‌شود، نیازش به امام‌شناسی بیشتر می‌شود. باید روی امام‌شناسی سرمایه‌گذاری بکنیم.

یک بار عرض کردم خدمت شما؛ یک آقای بود، عاشق اهل بیت بود، محب اهل بیت بود، آذری‌زبان بود، از این‌هایی که خیلی علاقه‌مندند. من را سوار کرده بود ببرد یک جایی، ولی می‌گفت این حرف‌ها که می‌زنند اهل بیت همه زبان‌ها را می‌فهمند، این‌ها دیگر غلو است! آن‌ها انگلیسی و فرانسوی و آلمانی را چجوری [حرف می‌زدند؟] این‌ها که نرفتند یاد بگیرند! یعنی آقا! چی مان خراب است؟ امام‌شناسی خراب است دیگر. حالا بیا عزاداری کن! وقتی عزاداری می‌کنی، امام حسین هم یک آدم خوبی بود مثل بقیه آدم‌های خوب. آن عرب‌ها هم از پیامبر گرامی اسلام همین را دیدند؛ یک پیامبری که امانت‌دار بود، امین بود، خوب بود، مثل بقیه خوب‌ها. از بقیه یک کم هم بهتر بود! ولی حقیقت رسالت و حقیقت امامت را نفهمیدند. «أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ» را می‌فهمیدند، ولی «يُوحَىٰ إِلَيَّ» - چه معنای عمیقی است - که آن را نمی‌فهمیدند.

پس بحث ما شد مسئله نبوت و ولایت.

ولایت آن مسیری است که از آن مسیر، خداوند تبارک و تعالی زیبایی‌ها، خوبی‌ها، لطف‌ها، نورها، حیات، رحمت را به جان جاری می‌کند. پس از آن طرف که از سمت خدا جاری می‌شود، می‌شود مسیر ولایت‌الله. ولایت الهی آن مسیری است که از آن مسیر جاری می‌شود. حالا جاری می‌شود به جان کی؟ به جان پیامبر.

آن شخصی که این نور، این هدایت، این رحمت، این محبت و لطف را دریافت می‌کند، به دیگران ارائه می‌دهد، این می‌شود چی؟ نبوت.

پس نبوت آنجایی است که پیامبر دارد به دیگران لطف و رحمت و هدایت و نور را ارائه می‌دهد، راهنمایی می‌کند. آن مسیری که پیامبر از آن مسیر لطف و رحمت و هدایت را دریافت کرد، می‌شود چی؟ ولایت.

پس ولایت شد راه خدا به جان پیامبر، پیامبر به ما ارائه می‌دهد، راهنمایی می‌کند می‌شود نبوت. پس ولایت شد باطن، شد پشت صحنه، شد پشت پرده نبوت. این یک مسئله خیلی مهمی است.

لذا نبوت از ولایت جدا نمی‌شود. نمی‌شود نبی باشد ولی ولایت با خودش نگرفته باشد از خدا به کس دیگری. اول باید از خدا بگیرد؛ آن مسیری که از خداوند تبارک و تعالی می‌گیرد می‌شود مسیر ولایت‌الله، آن مسیری که به دیگران ارائه می‌دهد می‌شود مسیر نبوت. ارائه می‌دهد، راهنمایی می‌کند، نور را، هدایت را برای مردم تبیین می‌کند. پس فرق نبوت را با ولایت فهمیدید. حالا شما به حرف نبی گوش دادید. ببینید! ابوذر هم به حرف پیامبر گوش داد، ابوجهل هم حرف پیامبر را شنید! اما ابوذر از درون قلبش آن حرف را گرفت و رشد کرد، ابوجهل نگرفت! روشن شد؟ آن درون قلبی که ابوذر گرفت شد چی؟ شد ولایت.

فهمیدید ولایت تا کجاست؟ پس ولایت تا خود پیامبر هست. از پیامبر تا درون قلب انسان‌هایی که آن حقیقت را می‌پذیرند، رشد می‌کنند، به کمال می‌رسند، باز کار کار ولایت است.

سال‌های قبل که صحبت می‌کردیم، گفتیم این ولایت کارش فقط با من و شما نیست. آن ولایت‌الله برای پیامبر و حقیقت انسان کامل، شد نبوت پیامبر بر فرشته‌ها. «يَا آدَمُ اَنْبِئْهُمْ...» ای

آدم! تو پیامبر باش برای فرشته‌ها، نبی فرشته‌ها باش.

پس از یک مسیر ولایت‌الله، آن انسان کامل دریافت می‌کند، حتی فرشته‌ها هم آن حقیقت را از آن انسان کامل که پیامبر است بر فرشته‌ها دریافت می‌کنند. پیامبر بر فرشته‌ها، پیامبر بر انسان‌ها، پیامبر بر همه موجودات... این مسیر ولایت الهی از فرشته‌ها شروع می‌شود. این برگ‌ها، این شن‌ها، این باران، این حیوانات، این ماهی‌های دریا، همه و همه که دارند رشد می‌کنند، رشدشان را از ولی‌الله الاعظم می‌گیرند.

پس فرق پیامبر با ولی، چیست؟ ببینید؛ یک گل را در گلدان در نظر بگیرید. این گل توی گلدان یک گلخانه‌دار می‌خواهد. گلخانه‌دار کارش چیست؟ این گل خاکش چه خاکی باشد؟ خاکش را درست کند. چه مواد غذایی [لازم دارد؟]. بعد چند وقت یک بار آبش بدهد؟ بعد آفتاب به آن بخورد. همه این کارهایی که یک گلخانه‌دار می‌کند، این می‌شود کار نبی. همه این کارها را گلخانه‌دار کرد، ولی یک گل را می‌بینی از درون همه این‌ها که به آن رسید خوب رشد می‌کند، بالا می‌آید، بارور می‌شود، زیبا می‌شود؛ و یک گل هرچه به آن می‌رسی زندگی می‌کند اما رشد نمی‌کند! آن رشد که از درون گل است، در واقع آن کار ولی است.

پس آنچه از درون است—مثال زدم، ابوذر با دلش گرفت—کار ولی‌الله است. آخر ابوذر، از شر این جهله مکه آمده بود بیرون مکه زندگی می‌کرد. گوسفندداری می‌کرد. وقتی شنید که در مکه پیامبر ظهور کرده، این به داداشش گفت برو بین این آقا چی می‌گویند؟ حرف حساب می‌زند یا نه؟ خودش حاضر نبود بیاید با این مردم طرف بشود. داداشش آمد، برگشت و گفت اینها حرف‌های پیامبر [است]. همان حرف‌های حساب. ابوذر گفت این آدم درک کردن می‌خواهد. راه افتاد آمد، در روزگاری که در آن روزگار همه مخفیانه اسلام را ترویج می‌کردند، کفار سخت گرفته بودند بر پیامبر و اطرافیانش، ابوذر این قدر شجاع بود، این قدر بی‌پروا بود، این قدر برای حق فدایی بود که تو خیابان‌ها می‌پرسیدی این پیامبر کجاست؟ من می‌خواهم ببینمش. حالا همه مخفی می‌کنند ها! این همین جور از همه می‌پرسیدی.

امیرالمؤمنین سریع شنید—این خیلی مهم است—که اول دست ابوذر را کی گرفت؟ علی گرفت. علی سریع شنید، سریع ابوذر را دریافت. چی می‌گویی؟ دنبال کی می‌گردی؟ بیا یواشکی برویم. علی علیه‌السلام ابوذر را یواشکی برد، رساند در خانه پیامبر. و ابوذر این جوری ایمان آورد. وقتی هم ایمان آورد، اگرچه همه داشتند مخفی می‌کردند، اما ابوذر همین از خانه پیامبر آمد بیرون، دوباره آمد تو مسجدالحرام جلوی همه، شروع کرد ایمانش را آشکار کردن، درباره پیامبر حرف زد. این مشرکین ریختند سرش، زدندش! این قدر زدندش که ابوذر نزدیک بود بمیرد! می‌گویند ابوذر را نکشتند به خاطر اینکه می‌ترسیدند قبیله ابوذر—که قبیله انسان‌های غیوری بود—حمله بکنند به مکه.

این رشد باطنی ابوذر از کی بود؟ از ولی‌الله. حرف را از کی شنید؟ از نبی‌الله. رفت پیش نبی‌الله، دستش در دست کیست؟ در دست ولی‌الله.

ولی آنی است که رشد باطنی را می‌دهد، نبی آنی است که رشد هدایت بیرونی را می‌ریزد جلوی شما.

لذا نبی و ولی از هم جدا نمی‌شوند. این را خوب باید بفهمیم. پیامبر فرمود: «أنا و علی من نور واحد». و خَلَقَ اللهُ روحی و روحَ علی بن ابی طالب علیه‌السلام قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الخَلْقَ بَآلْفَى عام...» دو هزار سال قبل از اینکه بقیه آفریده بشوند، خداوند روح من و روح علی بن ابی‌طالب را... این دو از

نور واحدند. علی بن ابی طالب و پیامبر گرامی اسلام از نور واحدند. فرمود ما از نور واحدیم. این گونه آفریده شدند.

نبی کارش انباء است. انباء یعنی خبر آوردن. خبر را به کی می دهند؟ به کسی که بی اطلاع باشد. الان من سر چهارراه باشم، ببینم سر چهارراه تصادف شده، اگر یکی بیاید به من بگوید آقا سر چهارراه تصادف شده، می گویم خودم بودم دیدم! شما نمی خواهید به من خبر بدهی. پس نبی از چیزی برای ما خبر می آورد که ما خودمان آن حقیقت را ندیدیم، نمی بینیم، دستان کوتاه است، چشمان کور است، قلبمان نابیناست، آن حقیقت را پیامبر گرامی اسلام، از شدت نورانیت وجودش بی واسطه، بدون اینکه نیاز داشته باشد کسی به او خبر بدهد، همه آن خبرها را مستقیم می بیند، مشاهده می کند، دریافت می کند و به ما خبر می دهد، اطلاع می دهد. حالا این نبی دو جور است؛ یک «نبی مطلق» داریم، یک «نبی مقید» داریم. نبی مطلق آنی است که هرچه در پس پرده غیب باشد همه را دیده است! همه را دریافت کرده، چیزی نیست که او نداند. این می شود نبی مطلق؛ یعنی پیامبر گرامی اسلام. اصلاً برای همین پیامبر شد خاتم الانبیاء، چرا؟ چون هرچه قرار بود گفته بشود، گفتند! دیگر چیزی برای گفتن باقی نماند. شد پیامبر خاتم، نبی مطلق، هرچه بود دریافت کرد.

بقیه انبیاء می شوند انبیاء مقید؛ یعنی هیچ کدامشان همه آن حقیقت غیبیه را مشاهده نکردند. هر کدام یک بخشی از حقیقت، یک بخشی از آن واقعیات، یک بخشی از آن زیبایی های الهی را، یک بخشی از اسرار هستی را به این ها دادند. این شد نبی مقید.

حالا یک رازی هم من به شما می گویم. این راز است، طبیعتاً هر رازی که بگوییم تازه است و وقتی تازه است برای شما سوال درست می کند، و شما ممکن است حرف من برایتان عجیب یا باورنکردنی بیاید. اشکال ندارد بگذارید به گوشتان بخورد!

ماها بالای منبرها به شماها این جوری گفتیم؛ مردم یک جامعه ای یک استعدادی دارند، یک مقدار می کشند، یک قابلیت دارند، خداوند تبارک و تعالی برابر استعداد آن ها یک پیامبری را می فرستد مناسب رشد آن ها، برای اینکه آن ها را رشد بدهد. آن مقداری که آن ها لازم دارند، خدا به آن پیامبر می دهد. درست است؟ این جوری فهمیده بودید؟ مثلاً حضرت یونس، امتش این مقدار استعداد داشتند لذا خدا به حضرت یونس این ها را داد. حضرت ابراهیم امتش آن مقدار استعداد داشتند خدا به حضرت ابراهیم آن ها را داد. این چیزی است که ماها بالای منبر به شما گفتیم.

اما حالا می خواهم به شما بگویم برعکس است داستان! من معذرت می خواهم، خیلی از شما شرمندهام، ببخشید! ما کی باشیم که خدا به خاطر ما پیامبرش را تنظیم موقت کند؟! فهمیدید؟ اصل کاری، آن است! اصل کاری یونس است! خدا همه این امت را جوری تنظیم کرده، تاریخشان را، ظهورشان را، احتیاجاتشان را، روابطشان را، تا در این امت یک یونسی مبعوث بشود که بتواند این حقایقی که به یونس باید داده بشود را بگیرد.

یعنی چی؟ یعنی پیامبر فرع نیازهای ما نیست، ما اصل نیستیم که پیامبر را با ما تنظیم کنند! بلکه برعکس است، آن اصل است. آن را می خواهند، می گویند ما یک همچین گلی، یک همچین وجود بی نظیری می خواهیم، حالا همه محیط زیستش را درست می کنیم. محیط زیستش کیست؟ من و شما و شما و شما، بشمار! محیط زیست حسین بن علی کی بود؟ آن ۳۰ هزار نفری که در برابر حسین ایستادند، همه این ها طفیلی وجود این بودند که یک همچین گلی بیاید که تاریخ را

تکان بدهد! همه این‌ها را خدا به خاطر حسین آفرید.

پس برعکس است! فکر نکنیم که خداوند پیامبر را برای امت می‌فرستد، امت را با پیامبر تنظیم می‌کند. آن پیامبر است که روحش یک ظرفیتی دارد، یک ویژگی‌ای دارد، یک استعدادی دارد، یک دریافتی از غیب را می‌تواند تحمل بکند، آن وقت خداوند تبارک و تعالی آن امت، آن مردم را، نیازهایشان را، روابطشان را، ویژگی‌هایشان را، دشمنان آن پیامبر را، دوستان آن پیامبر را جوری تنظیم می‌کند که این پیامبر بتواند در این جامعه ظهور و بروز کند.

لذا اصحاب هستند که «حَلَّتْ بِفَنَائِك»؛ این‌ها فرع امام حسینند، امام حسین برای اصحاب نیست! اصحاب پیامبر برای پیامبرند، پیامبر برای اصحاب نیست. و إن شاء الله خداوند تبارک و تعالی توفیق بدهد همه ما از خدمتگزاران و شهدای در راه حضرت حجت بن الحسن باشیم.

پس این نبی آن مقدار که ظرفیت دارد از خدا می‌گیرد. ظرفیت هیچ نبی‌ای ظرفیت همه هستی نبود، لذا آن‌ها شدند نبی مقید. نبی ما، پیامبر خاتم، ظرفیتش کامل بود، ظرفیتش بی‌بینهایت بود! هرچه در غیب بود به او دادند، او شد نبی مطلق.

حالا هرچه هر پیامبر دیگری دارد، این پیامبر دارد و بیشترش را هم دارد. لذا قرآن می‌گوید: «مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ»؛ این مصدقاً لما بین یدیه یعنی همه آن چیزهایی که آن‌ها دارند این دارد، تصدیق می‌کند، نشان می‌دهد و بیشترش را هم تصدیق می‌کند. این یک نشانه تاریخی هم دارد، آن را هم به شما بگویم بحث امشبمان نصفه‌کاره بماند مابقی‌اش برای فرداشب.

نشانه تاریخی‌اش چیست؟

ما یک علمی داریم به نام «علم تاریخ». ببینید؛ یک علمی هست مثل مثلاً افسانه‌ها، اساطیر... الآن شاهنامه را می‌خوانید، اما شاهنامه با تاریخ مطابقت ندارد. خیلی از این‌هایی که تو شاهنامه هستند اصلاً تو تاریخ نیستند. این افسانه‌هاست، اساطیر است. بشر با افسانه‌ها و اساطیر زندگی می‌کرد. علم تاریخ به وجود نیامد تا تقریباً نزدیکی‌های زمان حضرت عیسی! آن موقع است که یک عده‌ای در یونان، یک عده‌ای در ایران، یک عده‌ای در روم شروع می‌کنند علمی را تدوین می‌کنند به نام تاریخ. آن هم تاریخ، بیشتر تاریخ پادشاهان بود؛ فلان پادشاه فلان موقع آمد، فلان جنگ فلان موقع اتفاق افتاد، این جوری صلح کردند، این قدر آدم مرد، سردار ایرانی‌اش کی بود، سردار رومی‌اش کی بود... این می‌شود علم تاریخ. این قبلاً نبود، قبلش انسان با افسانه‌ها و اساطیر و قصه‌ها زندگی می‌کرد. علم تاریخ وجود نداشت، این را خوب گوش بدهید.

اگر این حرف من را خوب گوش دادی پس یک چیزی را فهمیدی؛ هیچ‌یک—هیچ‌یک یعنی هیچ‌یک—از انبیای الهی را علم تاریخ وجودشان را تأیید نمی‌کند! چرا؟ چون اصلاً زمان حضرت ابراهیم علم تاریخ نبود. زمان حضرت موسی هم آمده، حضرت عیسی آمده، از حضرت موسی رد شده. به حضرت عیسی رسیده، حضرت عیسی تو روستاهاست، این‌ها دارند تاریخ چه کسانی را می‌نویسند؟

امپراتور روم را! پس هیچ گزارش تاریخی مستند از وجود ابراهیم، نوح، موسی، عیسی و بقیه انبیاء وجود ندارد.

تنها و تنها پیامبری که تاریخ تأیید می‌کند وجودش را، پیامبر گرامی اسلام است! که هم رومیان نوشتند، هم تاریخ ایران نوشت که یک شخصی ظهور کرده در شبه‌جزیره، این شخص ادعا می‌کند

با خدا سخن می‌گوید، نامه‌نگاری کرده به امپراتور روم، به پادشاه حبشه، به پادشاه ایران... این پیامبر گرامی اسلام است. پس تنها کسی که به حسب علمی وجودش ثابت می‌شود کیست؟ پیامبر. بقیه پیامبرها را علم وجودشان را ثابت نمی‌کند.

بقیه پیامبرها و ادیان مدیون قرآنند! اگر پیامبری پیامبر ما ثابت شد، حالا قرآن شد کتاب الهی، می‌گوید ما انجیل داریم، می‌گوید ما تورات داریم، می‌گوید ما نوح داریم، می‌گوید ما موسی داریم، می‌گوید ما ابراهیم داریم. لذا این قرآن است که مصدّق وجود آنهاست.

و این احمق‌ها و نفهم‌هایی که در اروپا و جاهای دیگر قرآن را می‌سوزانند نمی‌فهمند! اگر قرآن را بسوزانی هیچ راهی برای اثبات علمی وجود حضرت عیسی وجود ندارد. این کتاب است که اگر تأیید بشود، به لحاظ علمی می‌توانی بگویی عیسی هست. اگر پیامبری پیامبر ثابت بشود تاریخاً—که ثابت می‌شود—آن وقت می‌گویی چی؟ چون این گفته عیسی هست. وگرنه تاریخ نمی‌گوید عیسی هست! چون این گفته موسی هست، وگرنه تاریخ نمی‌گوید.

این هم یک معنا؛ پس «مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ» دو تا معنا پیدا کرد: هر آنچه آنها دارند همه‌اش را، بیشترش را، بالاتریش را پیامبر ما دارد. و معنای دیگرش این بود که اصلاً تاریخ وجود آنها را گزارش نمی‌کند، تاریخ وجود پیامبر ما را گزارش کرده.

این را خدا سلامتی بدهد و حفظ کند وجود مبارک حضرت آیت‌الله العظمی وحید را؛ آن موقعی که آن کشیش در غرب قرآن را سوزاند، حضرت آیت‌الله وحید نوشت برایش، گفت: «احمق! تو قرآن را می‌سوزانی، عیسی را می‌خواهی با چی ثابت بکنی وجودش را؟» آنها نمی‌فهمیدند آقای وحید چی می‌گوید. این به حسب تاریخی این جور است.

خب، حالا إن شاء الله شب‌های دیگر این بحث نبوت و ولایت را ادامه بدهیم، ذکر صلواتی بفرمایید.

ذکر مصیبت

امروز اربعین بود. اربعین یک شخصیتی دارد به نام جابر بن عبدالله انصاری. الله اکبر! که خدا بعضی‌ها را چجوری جدا کرده. اول امشب گفتیم؛ خدا آدم‌ها را جدا می‌کند: «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ».

این شیخ اعظم انصاری که ۲۰۰ سال، ۱۵۰ سال پیش ظهور کرد و این همه حوزه‌های علمیه را متحول کرد—از نسل اوست. استاد بزرگ ما، مرحوم آیت‌الله یحیی انصاری شیرازی—خداوند بر درجاتش بیفزاید، انسان بسیار عارف و زاهدی بود—ایشان هم از نسل اوست.

بچه‌هایش (جابر بن عبدالله انصاری) هجرت کردند آمدند ایران، یک عالمه این انصاری‌ها، یک عالم از آنها به وجود آمدند.

این جابر بن عبدالله بابایش اسمش عبدالله است. عبدالله کیست؟ قبل از اینکه پیامبر مهاجرت بکند به مدینه، عبدالله انصاری با یک عده‌ای راه افتادند، ۱۷-۱۸ نفری، رفتند پیش پیامبر توی مکه در منا. به پیامبر ایمان آوردند و اسلام آوردند. این‌ها اهل مدینه‌اند. قبل از اینکه پیامبر برود مدینه، این‌ها ایمان آوردند. قبل از اینکه پیامبر برود مدینه، این‌ها رفتند مدینه، شهر را آماده کردند برای آمدن پیامبر. این عبدالله، بابای جابر.

خب می‌خواهم فعلاً از بابایش بگویم تا به خودش برسیم. آدم این‌ها را بشناسد، ذکر خوبان خیلی خوب است؛ چون ذکر شهید هم هست، ما از شهدا حرف می‌زنیم این هم شهید است. جنگ بدر عبدالله انصاری شهید نشد، شد جنگ احد. قبل از جنگ احد، عبدالله انصاری خواب

دید؛ یکی از رفقاییش را که تو جنگ بدر شهید شده بود... گفت عبدالله! آماده باش می‌خواهی بیایی پیش ما. گفت شما کجایی؟ گفت ما تو بهشتیم. گفت هرجای بهشت بخواهید بروید می‌روید؟ گفت هرجای بهشت بخواهیم برویم می‌رویم. گفت مگر تو کشته نشدی... گفت شهید مقامش این است، محدودیت ندارد، همه جا می‌تواند برود. عبدالله بیدار شد. پیش پیامبر آمد، خواب را تعریف کرد. پیامبر فرمودند: عبدالله! به تو بشارت شهادت را دادند.

آن تنگه احد بود که الان ما باید نگه داریم. میدان‌ها را حفظ کنیم، خیابان‌ها را حفظ کنیم... این‌ها چقدر ناراحتند از اینکه امت حزب‌الله بیدارند.. چقدر ناراحتند از اینکه وضعیت اجتماعی منقلب شد از آن چیزی که آن‌ها می‌خواستند. این تنگه احد زمان ماست. پیامبر به یک عده گفت تنگه احد را تو جنگ احد نگه دارید. کفار شکست اولیه خوردند رفتند. آن عده بیشترشان رفتند سراغ جمع کردن غنیمت! کمتر از ۲۰ نفر آنجا ایستادند، گفتند پیامبر گفته بایستید، ما می‌ایستیم. عبدالله انصاری یکی از آن‌ها بود تنگه احد را نگه داشت. مشرکین با ۲۰۰ نفر لشکر به تنگه احد حمله کردند، تمام این‌ها شهید شدند! عبدالله انصاری آنجا شهید شد. جابر بن عبدالله، پسر این پدر است.

جابر بن عبدالله انصاری خودش شد از یاران خوب پیامبر. یکی از کسانی که بارها و بارها حدیث غدیر را در کوچه‌های مختلف برای مردم تعریف کرده، جابر بن عبدالله انصاری است. زمان معاویه نقل کرد، گفت پیامبر گفته معاویه مسلمان از دنیا نمی‌رود. می‌دانید زمان معاویه این حرف را زدن یعنی چی؟ خفقان مطلق! می‌فرمود پیامبر گفته معاویه مسلمان از دنیا نمی‌رود. کنار علی تو جنگ‌ها ایستاد. عاشق امام حسن و امام حسین بود، تا رسید به زمان امام حسین، دیگر جابر بن عبدالله پیر شده، نابینا شده. چون نابینا شده بود نمی‌توانست با امام حسین بیاید. اما امام حسین آنجا تو کربلا که داشت برای سپاه دشمن حرف می‌زد، می‌گفت اگر حرف‌های من را قبول ندارید بروید از جابر بپرسید! جابر همه این‌ها را می‌داند.

خب، جابر نابینا شده است. من نمی‌دانم چه معرفتی... چه معرفتی برای جابر بود که بعد از عاشورا جابر... یک رفیقی دارد جوان است، می‌گوید من را ببر به سمت کربلا. بعد از عاشورا راه می‌افتد، پیرمرد نابینا به سمت کربلا حرکت می‌کند.

موقعی که رسیدند به زمین کربلا، عطیه نامی است... نقل می‌کند جابر رسید به زمین کربلا، رفت با آب فرات غسل کرد، عطر زد به بدنش، خودش را معطر کرد. این زمین مبارک است، هر قدمی که جابر برمی‌داشت ذکر خدا می‌گفت. تا نزدیک قبر مبارک سیدالشهدا شد... می‌گوید من دست جابر را گرفتم، گفتم نزدیک قبریم.

جابر رو کرد به این فرد، گفت: «أَلَمْسْنِيه...»؛ من را ببر به قبر بمال! دستم را، صورتم را می‌خواهم بمالم به قبر ابا عبدالله. می‌گوید وقتی رسیدند به قبر، وقتی دست و صورتش را مالید به مزار حسین علیه‌السلام، جابر بی‌هوش شد روی مزار حسین علیه‌السلام. می‌گوید من آب پاشیدم به صورت جابر تا جابر به هوش آمد.

جابر همین چشمش را باز کرد شروع کرد صدا زدن امام حسین: حسین جان! یا حسین! یا حسین! سه بار حسین علیه‌السلام را صدا زد. بعد از این سه بار که صدا زد، گفت: آخر چجوری یک دوستی صدای دوستش را جواب ندهد؟ چطور من صدا می‌زنم حسین جان، تو جواب نمی‌دهی؟ ولی این عجیب نیست! چون رگ‌های گلوی تو را بریدند! سر مبارکت را از تن جدا کردند و بردند، تو دیگر جواب من را نمی‌توانی بدهی...

و اینجا جابر چیزی گفت که برای ما درس است. بعد از زیارتی که برای حسین علیه السلام خواند، بلند شد رو کرد به اصحاب، شهدای کربلا را زیارت کرده، بعد گفت: من شهادت می‌دهم، من شریک شما هستم در این شهادت! این خیلی مهم است عزیز من! یکی روایت نقل کرد، گفت: هر کسی عملی را دوست داشته باشد که دیگران انجام دادند، در آن عمل با انجام‌دهنده آن عمل... مواظب باشیم از چه عملی خوشمان می‌آید.

آرزوی این شهادت این شاءالله بر قلب‌های ما تثبیت بشود.

خدایا! خداوندا! تعجیل در فرج نازنین آقا امام زمان بفرما.

ما را از شهدای در راه آن حضرت قرار بده.

امام و شهدای ما را در اعلاعلیین میهمان خودت بفرما.

ای خدای بزرگ! رهبر شهید ما را میهمان اباعبدالله الحسین بفرما.

رهبر عزیز ما را محفوظ بدار.

همه مسئولین و سرداران ما را موفق و منصور بگردان.

دست شیاطین جن و انس از مملکت آقا امام زمان کوتاه بفرما.

شر شیاطین و دشمنان را به خودشان بازگردان.

عاقبت امر ما را ختم به خیر بفرما.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین.